

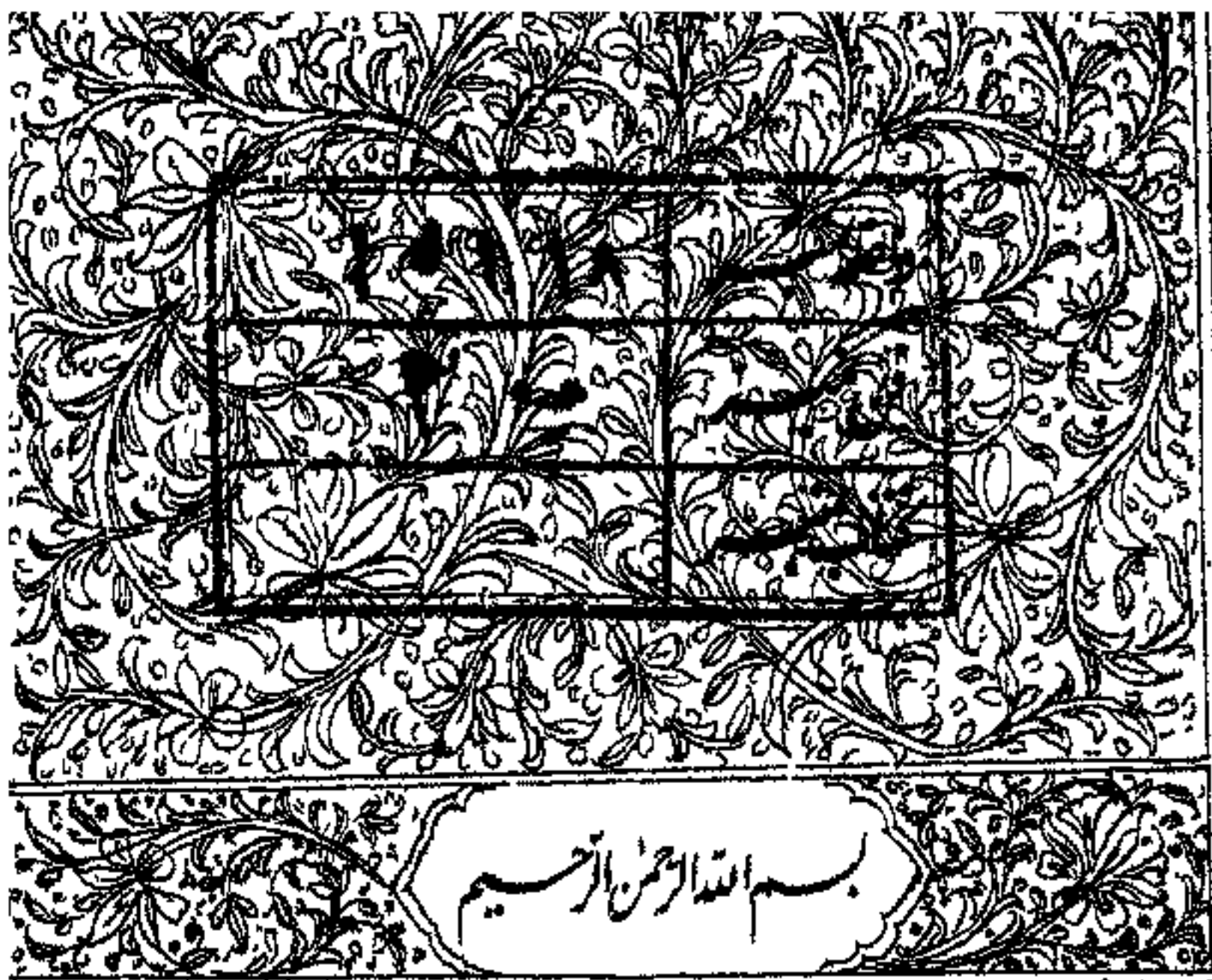
وَرَوَى الْعَمَلُ وَاللِّسْنُ

الحمد لله  
زمان فیض تو امان این است

حکمة الاثرین

حسب الامر عالی شان قاضی محمد ابراهیم صاحب  
ابن قاضی نور محمد صاحب روضه نبوی

تتمت طبع کلیتاً کتب طبع شد



حمد و سپاس لائق کردگاری است که آلاء احصاء و نعمای بی منتهایش در مکائیل او نام نه گنجد +  
 و صلوة و سلام سزاوار مجتاری است که کثرت فیض و وفور عطایش بموازن انصام نه سنجد +  
 و شایان آن او که معدن جود و نوال و اصحاب او که مخزن فضل و کمال اند اما بعد چنین گوید  
 گرفتار علل گناه عبد الله بن محمد اشرف صدیقی که چون معرفت بعضی اوزان و مکائیل در فقه و طب  
 ضروری بود و در کتابی و رساله تخریر کافی و بیان وافی او ندیده خواست که هر چه از آنها معمول و متفق علیه  
 میان فقها و اطبا و اهل لغت باشد از کتب معتبره تحقیق نموده یکجا فراهم سازد و در بعضی جا با اشارت اختلافاً  
 که بحسب وضع و اصطلاح اقوام و غیرها واقع شده پردازد تا اگر کسی را فائده رسد بدعای خیر یاد کند لهذا  
 با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت این مختصر را ضمن مقدمه و چند حروف مرتب نموده به  
 تحقیق الاوزان موسوم ساخت ماسول از کریم کار ساز ذره نواز آنکه مروج و مفید گرداند امید از  
 قاریان با عفو و عطا آن است که سهو و خطا را بر عدم استعداد مولف حمل نموده از اصلاح و اجبی درین کتاب  
 و ما توفیقی الا بالله بمقدمه در بیان بعضی امور که دانستن آن پیش از مقصود ضرور است باید دانست

که سبب اختلاف اوزان بحسب وضع آن است که قدامه از اوزان بر تفل و خفت فلزات نهاده اند و آن  
بحسب استقراءه قسم است بلیت ذهب فضه نحاس و دانگ صفر است \* و شبیه زینق رصاص بعض  
حدید است \* و فارسی بلیت زر و نقره مس باز سرب است و روی \* برنج است و سیما  
ارزیر و آهن \* پس این قسم نه جواهر را بطریق برکشند که هر یک در جبهه و حجم برابر باشند بالضرورت متقارن  
الوزن خواهند بود چنانچه درین قطعه بطریق اشارت بیان فرموده اند قطعه نه فلز استوی حجم را چون برکش  
اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه \* زر لکن زینق الم اسرب دهن ارزیر چل \* فضه د آهن یکی  
مس و شبیه صفره ماه \* و در قطعه دیگر معنای آن بتصریح ادا نموده اگر چه خالی از خفای نیست قطعه  
زر و ی جبهه هفتاد و یک درم سیما \* چل و شش است زر ارزیر سی و هشت شمار \* ذهب صد است  
و سرب پنجه و نود و نین چل \* برنج و مس چل و پنج است نقره پنجه و چار \* و ازینجا است که صاحب ریاض عالمگیری  
گفته که اوزان وضع کردند و یکی را در هم سنگ و یکی را در هم سیم و یکی را در هم زر گفتند بنا بر فلزات  
بود چنانچه از آهن و از نقره و از طلا سه جسم استوی حجم گرفتند ازین بقدر چل اوزنه بوذن آید و از نقره بوزن  
پنجاه و چهار اوزنه سنجیده شد شش اوزنه ازین سلب کردند تا تقسیم صحیح تواند شد چنانچه گویم  
دانگ در هم هشت اوزنه است و نصف آن چهار و ربع آن دو و شش آن یک اوزنه و از طلا بقدر صد اوزنه  
همیزان آید اول را در هم سنگ ده در هم صغیر گفتند و دوم را در هم سیم و در هم متوسط و در هم  
گفتند بنا بر اخذ این ~~وزن~~ و سوم را در همی و در هم تمام و دینار باعث بار اخذ این وزن از  
طلا و در هم زر گفتند که حالا بمشقال شیوع دارد پس ابتداء نسق وضع چنین بوده بعد از آن اختلافات  
واقع شده بنا بر نسبان ماخذ وزن و ازین جامع معلوم شد که جبهه و طسوج و قیراط و دانگ نیز بحسب  
در هم فضی و مشقال ذهبی مختلف می باشد چه اجزای مذکور از در هم کمتر از اجزای مشقال است و آنچه  
بعضی زعم کرده اند که چون قدری از فضه که در مقدار از تساوی یا ذهب داشته باشد بگیرند وزن ذهب  
سه سعه زیاده بر وزن فضه می باشد خلاف اهل تجربه و قول بسره و است کامتک انفا و شبیه  
ایشان از اینجا است که در عهد امیر المومنین علیه خطاب رضی الله تعالی عنه در اسم را سکوک ساختند  
از سیزده درم هفت مشقال حاصل شد چنانچه در بیان اختلاف در هم خواهد آمد انقلب پوشیده  
نماند که این فقیر را بعد از استقراء و تفتیش اقوال فقهاء و اطباء اسلام و اهل لغت چنین ظاهر گشته که هر جا

که در کلام ایشان در ضمن بیان اجزای اوزانی که فرق آن است واقع شده مراد از آن در هم شمرنی  
است لا غیر پس درین مختصر هر جا که در بیان عبارت کتب ایشان نقل شده کنایت از همان در هم شمر  
قلبییه و بعضی اوزان یونانیه که صحت حروف و حرکات او کما حقہ تحقیق نگشته همچنین نقل آن نموده  
شد و اوزانی که قدمای هند آن را وضع کرده اند و اکثر اوزان در کتب متعارف این زمان استعمال نیست در  
آخر کتاب آورده اند بطریق تحویلات اوزان و امثله آن در خاتمه مرقوم گشت حروف لال ف  
ا ب ر ی ق ب ک س ر ه ز و سکون باء موحده و کسراء مهمله و سکون تخانیه و قاف معرب آبریز است یعنی  
کوزه و دلو و در اصطلاح اطباء وزنی را گویند که بقولی پنج رطل باشد و بقولی رومن و د و رطل و رطل بیت  
استار و استار چهار و نیم مثقال و مثقال یک در هم و کسج در هم برین تطبیق وزن ابریق قول  
اول صد استار باشد و بمثقال چهار صد و پنجاه مثقال و بدر هم ششصد و چهل در هم و شش سبج در هم  
که دو نیم سیرش ایهامی می شود و موافق قول ثانی ا ر د ب ب ک س ر اول و فتح دال مهمله و تشدید باء موحده  
پیمان است بزرگ بمصر بمقدار بیت و چهار صاع که نزدیک اهل حجاز شصت چهار من می شود و در قاموس  
و منتخب بیت و چهار صاع یا شش و بیست و سه در حرف و او خواهد آمد ار ز ه بضمین و تشدید  
زای منقوطه با فتح آن و بفتح اول نیز آمده بقول صاحب تحفه المومنین دودانه خردل بر بیت و در  
ریاض الفوائد و مجموعه بقائی و علاج الامراض و منتخب زکائی گفته که از چهار خردل یک برنج  
می شود و متعارف این زمان همین است استار بالکسر به فارسی استیر نامند بر وزن  
کلبیر در الفاظ الادویه از رساله میر محمد مومن استرابادی یک و نیم توله و دو ماشه آورده و  
در قاموس و منتخب و کثر اللغات و شرح و قایم و شرح سفر السعادت و اقسرانی چهار و نیم  
مثقال بوزن زر و در ذخیره شش در هم و کسج در هم بوزن سیم که بیت ماشه  
و دو سنج می شود و در حاشیه چلبی از شرح مجمع و در خزانه الروایه از حاشیه کثر  
و در فتح المومنین و کمال الذرایه و برهان قاطع و در بحر الجواهر از شیخ الرئیس شش در هم  
و نیم در هم نقل کرده و این بیت ماشه و نیم سنج می شود و نیز در بحر الجواهر از  
تذکره آورده که استار طبری شش در هم و دو ثلث در هم باشد این بیت و یک ماشه  
می شود پس قدر معتبر از استار نیز اکثر فقهاء و اطباء و اهل لغت از بیت تا بیت و یک ماشه

چنانچه مذکور شد آقا در صراح ده درم سنگ و در بعضی مواضع شش درم و نیم درم سنگ  
باختلاف مواضع و قبلی چهار من مثقال گفته اند اسکرجه بالضم ظرفی را گویند که پنج مثقال  
آب گیرد و از پارسی معرب کذافی المنتجب و کثر اللغات افریق بالفاء قبل  
الراء المهملة ثم الیاء التثانیة ثم القاف هو ما بین سبعة عشر و قیة  
الی عشرين و قیة کذافی بحر الجواهر اسونانن بالثون و قبل بالیاء  
هواشنا و عشرون درهما کذا و نصف و قبل ثلثة عشر درهما کذا فی  
بحر الجواهر و در تحفة المومنین گفته که از مطلق او مراد هشت قیراط است و هر گاه در وزن  
مذکور گردد مراد شش انزده درم باشد و در بحر الجواهر از این سبل سجده در حمی آقا در شراب  
و دیگر مایعات نزد شیخ الرئیس دو وقیه و ربع در حمی و در تحفة سجده مثقال و نیم مثقال و در بحر الجواهر  
دو او قیه و نصف در حمی و در غسل بالاتفاق سه او قیه و ربع و ثمن و قیه باشد اناء بکسر الهجزة  
و عاء الماء و الجمع القلیل انیک و الکثیر اوانی و اناة الدهن من و نصف و اناة  
الغسل رطلان و نصف کذافی بحر الجواهر و در بعضی نسخ قلاسی ایاب بیای تحانیة  
و باء موحده در غسل دو من نوشته و فی القاموس الایاب کلثان السقاء او قیه بضم اول و  
سکون و او و کسراف و تشدید بیای تحانیة مفتوحه صاحب بحر الجواهر از بنیایه آورده که او قیه در زمان  
قدیم چهل درهم بود و مراد حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم از همین مقدار است و مضمون این  
است که در پنج او قیه زکوٰة واجب می شود و باتفاق فقهاء زکوٰة واجب نمی شود مگر بدو صد درهم  
و آقا در زمان جدید نصف سدس رطل گردید و این مختلف می شود باصطلاح هر بلاد چنانکه صاحب صحاح  
و قاموس یک استار و دو ثلث استار فرموده و صاحب منتجب کثر اللغات ده درم و پنج مبلغ  
بوزن فضة و صاحب خیره هفت مثقال و نیم مثقال بوزن زر و او قیه اطباء بقول صاحب بحر الجواهر  
همین است آقا در ریاض عالمگیری از زبده نقل کرده که او قیه پیش بعضی هفت مثقال و نزد برخی هشت مثقال  
اوانی باعتبار لفظ جمع او قیه است اما اطباء بریت چهار او قیه اطلاق می کنند کذافی بحر الجواهر  
و القیس و القوس در قانون بحر الجواهر و تحفة المومنین که او قیه گفته و در قلاسی یک او قیه اوانی در بحر الجواهر یک او قیه  
و در قلاسی هفت مثقال او او اس و او او اسین در بحر الجواهر از شیخ الرئیس یکیم دانگ گفته و در تحفة المومنین نزد بعضی دانگ

از مشقال و نزد قلیلی یک دانگ در رسم و نزد یوحنا ابن سرفیون سه قیراط اما در قلانسئ و ذخیره گفته  
که او بولوسه قیراط است و او بولوس ششم حصه مشقال این سه قیراط می شود حرف الباء  
باقیه الحرفه من البقل کذا فی القاموس و حرره در جاهله خواهد آمد باقلاء به تشدید لام یا  
قصه الف و تخفیف لام یا مد الف مراد از مطلق باقلای یونانی است و وزن آن در قلانسئ شش قیراط  
گفته و در ذخیره و بحرالجمواهر بیت و چهار شعبه و در تحفه المومنین نیم در رسم و درین بر سه قول  
مشافات نیست چه در هم فنی دوازده قیراط است و قیراط چهار جو میانه باقلای اسکندرانی نه قیراط  
گفته کسی و شش جو میانه می باشد باقلای مصری صاحب قلانسئ دوازده قیراط گفته و صاحب  
ذخیره چهل و هشت جو و این سرفیون چهار سائونا که یک در رسم میشود باقلای شامی برابر  
ترسد و قیراط باشد یا نژده از اوزان مجسم است نصف سه و این را در اصفهان ده تار گویند  
و سه درین مهله خواهد آمد بر و ارد و خشک و غسل میزان مانند ملحقه باشد بر و در صغیر یک  
در رسم بود بر پنج در ارزه گذشت بسطون کبیر بین مهله بوزن سه اوقیه باشد بسطون صغیر مانند  
جوزه طلیه شش در همی کذا فی القلانیه و الذخیره و بحرالجمواهر و تحفه المومنین  
پشیز و پشیزه بکسر بای فارسی و شین مجمر و سکون یای تختانی مجهول و زای مجسمه بر وزن پشیز  
و سبیزه گویند ششم حصه یکد ام است که دو نیم ماشه و کسری می شود پل بفتح بای فارسی  
صاحب زکائی و علاج الامراض چهل ماشه گفته و صاحب مجربات کبری هشت تول و بعضی شش زده نانک  
بندقه بالضم برابر جوزه بنطیه یکد رم باشد و پیش برخی یک مشقال کذا فی القلانیه و الذخیره  
و چهار دانگ نیز گفته اند و چیزی را نامند که شکل بندقه از حص کلان باشد پنجاه از جمله اوزان  
بما عجم عبارت است از من یک من بیخمار در مخزن الادویه بوزن سجد مشقال سه ربع  
مشقال نوشته پول ببای فارسی بر وزن غول دام و فلوس را گویند پولوس دانگی است  
که قیراط و ثلث باشد و در رسم مذکور شد بهمار بالضم و فتح های بتوز و الف و رای مهله  
نام ظرفی است که بان وزن کنند و آن سه صدر ظل باشد نزد اکثر و بقول صاحب قاموس و منتخب  
سه صدر ظل یا شش صدر ظل یا هزار رطل و ظرفی است مانند ابریق و در کنز اللغات سه قطار زر و سیم  
نیز گفته است بهلولی یکد ام است و بعضی چهارده ماشه گفته اند پلیسه لفظ هندی است ام

آن در دام مذکور خواهد شد در سراج اللغت گفته که پیسه در فارسی نیز بمعنی زراست پس از تو افق  
 لسانین باشد و حید گوید بلیت کله پاز پیسه دادم کله ده او پاچه داد + هر که با کم مایه سودا میبکند  
 پامی خورد + حرف التاء ثمانک بنای هندی و خفانه نون صاحب قادری سه و نیم ماشه  
 نوشته و صاحب زکاتنی و الفاظ الادویه چهار ماشه و بعضی سی و سسرخ و بیش برخی مردمان بیست  
 چهار سسرخ و نزد قبلی سی و دو سسرخ باشد و جماعتی چهار و نیم ماشه گفته اند و مستعمل درین زمان همین  
 است و نیز در عرف عام بر ششم حصه یک جزو است از شانه زده جزو یک سیر اطلاق می کنند چنانچه فلان  
 چیز یک سیر و یک چشمانگ است نهم سه بضم اول و سکون رای مهمله و کسر میم و فتح سین مهمله  
 و رای آنرا با قلابی شامی نیز گویند بقول فاضل قلاطنی و قدوه الاطباء سید اسمعیل جرجانی صاحب خیره  
 دو قیراط باشد و صاحب تحفه المومنین ده قیراط از مثقال گفته تسو بعربی طسوج نامند در طای  
 حطی خواهد آمد نمره یک مثقال و نیم مثقال است قوله از جمله اوزان متعارفه هند است  
 بوزن دو زده ماشه و بسرخ نود و شش سرخ بالاتفاق اما بحساب همه پس نزد فقهاء نود و  
 شش حبه و نزد اطباء یک صد و چهار حبه چنانچه از فرق حبه و سسرخ معلوم خواهد شد حرف  
 التاء ثلاث اصابع مقدار سه انگشت که آنرا قرصه نامند در حرف القاف خواهد آمد  
**حرف الجیم** جرجر بکسر هر دو جیم و سکون هر دو رای هملتین هوالباقلاء الصغیر  
 و جرج مصری هوالتیس رج جراجر کذافی بجراجواهر و در قلاطنی وزن جرجر دو ثلث  
 مثقال گفته و نزد بعضی یک ثلث مثقال جرّه بالفتح والتشدید سبوی و الجردة وهی  
 الممتاة مارمیون من الزيت اثنان و سبعون رطلا و من الشراب ثمانون رطلا  
 و من العسل مائتة و ثمانیة از طال و قیل الجردة مطلقا اربعه و عشرون قطا و  
 الجردة الصغیرة اربعه اقساط کذافی بجراجواهر اما نزد اسرائیل جره مطلقا  
 و هشت قسط باشد جرجین بر وزن فعل سنگی است میان خالی پُر از آب که گاهی از آن وضو  
 سازند در قانون و قلاطنی و جنسیره وزن آن شش قسط رومی است و ابن سرفیون از زیت  
 نه رطل و از مایعات ده رطل و از عسل میت و سه رطل و نیم رطل گفته جوزّه بالفتح معرب از کوزه بمعنی  
 گردگان چهار ساست کذافی القلاطنی و بجراجواهر جوزّه مطلقه نه در حمی باشد

کذا فی القلائد و الذخیره و بحر الجواهر و تحفة المؤمنین و بعضی چهار  
 مشقال گفته اند و برخی سه مشقال جوزه ملکیه شش درمی است بالاتفاق جوزه نبطیه در  
 قلائد و ذخیره و تحفة المؤمنین یک مشقال گفته و در بحر الجواهر یک درمی جوزی جو سقا هر یک سه  
 رطل باشد کذا فی القلائد و تحفة المؤمنین جو در اوزان میان در مقدار و وزن مسطور  
 و در شعر مذکور چهار یک ربع من طبی است چنانکه از توافق کلام صاحب قادری مفهوم می شود اما  
 حکیم محمد حسین مرشد آبادی در مخزن الادویه ربع من تبریزی آورده حرف الحاء جاما کبیر سه  
 مشقال باشد جاما صغیر دو مشقال کذا فی القلائد و الذخیره و تحفة المؤمنین و صاحب  
 بحر الجواهر آنرا بنحاء مهله و معجم هر دو جاما مرقوم ساخته است حبه بفتحین و تشدید بای موصوفه نزد صاحب  
 صحاح و قاموس یک جو میان و در منتخب نصف تسویونانی هشتم حصه یک دانگ و نزدیک چهار عبارت  
 از سدس مشقال باشد که یک جزو اسی و شش جزو اوست و آن دو جو و دو و ثلث یک جوی شود باید  
 دانست که حبه سنج در استعمال فقها برابر است اما نزد اطباء پس در قرابادین قادری گفته حبه که در  
 اوزان اهل ولایت مرقوم است سه حبه را سنج دو سنج معتدل المقداری شود و در محربات کبری  
 وزن حبه دو جو میان فرموده و صاحب بحر الجواهر نیز دو جو گفته و در تحفة المؤمنین حبه از درسم  
 کنایت از سدس من اوست که یک حبه و از چهل و هشت جزو یک درسم باشد و از مشقال دو شعر است  
 که چهار است ذره و آن یک جزو از شصت جزو مشقال باشد حزمه لطیفه برای منقوطه در  
 بحر الجواهر از سدیدی قریب بسه درسم نقل کرده و از ابوالفرح چهار مشقال و در تحفة المؤمنین  
 قریب شش مشقال است و گویند قدری است که کف دست را عملو سازد حفته بفتح اول  
 و سکون فاء و بضم اول نیز آمده مقدار پیری یک مشت و وزن مشت و کف در حرف میم و کاف  
 مذکور است و چیزی که در کف گنجد کذا فی القاموس و المنتخب و آنچه در صراح و کثر اللغات دو مشت  
 گفته بقول صاحب دستور و بحر الجواهر این غلط است حمصه بالکسر سه درم باشد کذا فی تحفة  
 المؤمنین حرف الحاء المعجزة خر نوبه بالفتح و الضمه هی ثلث درهم و قیل ربع شعبات  
 کذا فی بحر الجواهر و در تحفة المؤمنین ریاض المگیری چهار صد حبه فضی سه حبه بی خروله بالفتح متوسط  
 و صغیر و کبیر در تحفة المؤمنین بوزن نیم برنج گفته و در علاج الامراض و مجموعه بقائنی چهارم حصه یک برنج



و متعارف این بلاد همین است و در ریاض الفوائد مقدار دانه خشخاش و نزد بعضی هشت دانه خشخاش  
و کونید وزن خردل دوازده فلس است و فلس شش قلیل و قلیل شش قطمیر دوازده ذره و ذره هشت ده  
و همه اعمت بار کرده اند همه بافتح غبار که در وزن پیدا میشود از شعل آفتاب که ده و همه اعمت بار کرده  
اند خر و ار بافتح مقدارش از خزان عجمی ده من خانیست و آنچه از خزان عربی باشد آنرا و قر نامند  
بو او و وار یعنی بار است چنانکه شتر و ار یعنی یکبار شتر خر مایکدانگ و نیم مثقال است کذا  
فی تحفة المؤمنین خمیر مدی است از شراب کذا فی بحر الجواهر خر مه هوار بعة  
مشاقیل کذا فی بحر الجواهر و القلانی حرف الال و الفی بفتح نون و کسر آن معرب  
و انگ است و هوار بعه طوجات و قیل اربعة قراریط و قیل سدس المثقال درهما  
قالوا الدانی و اناق کذا فی بحر الجواهر و صاحب قاموس و منتخب و کنز اللغات و صاحب کمال  
الدرایه از صحاح شش یکدرهم فرموده که قیراط باشد و در ریاض عالمگیری سه قیراط و در تحفة المؤمنین  
از درهم دو قیراط که سی و دو برنج باشد و از مثقال سه قیراط و یک جبه که چهل ازره بود و در الفاظ الاذکار  
چهار سُرخ و سدس سُرخ که سدس درهم شرعی می شود و در مجربات اکبری گفته که دانگ  
در عرف اطباء عبارت است از هشت جبه اما متعارف در چهار دانگ بهند و ستان شش سُرخ باشد  
که شش ازده جو و کسری می شود و این ششم حصه مثقال است و درین زمانه عمل برین باست و اعم نزد  
محققین یعنی زخارف دنیوی و آنچه باعث بازماندگی از مبدای باشد و در عرف عام نام فلوس است  
و پیسه و بهلولی است پنجه باشد یا خام و آن اقسام است و اعم پنجه در شرح سفر السعادت چهار  
مثقال و نیم مثقال گفته و در قرابادین قادری و علاج الامراض بیت و یکماشه و معمول اکثر اطباء همین است  
و قلیلی بیت و دو ماشه گفته اند و اعم کلان و و اعم طتی عبارت از اعم پنجه باشد و اعم خام بوزن  
چهارده ماشه باشد و اعم خورد و اعم عالمگیری کنایت از اعم خام است در حمی نزد اکثر اطباء یک مثقال است  
و نزد بعضی یکدرم و این سرافیون شش ادبوله گفته و توافق بهر سه قول بدین صورت میشود که درهم زر برابر مثقال  
شمارند و ادبوله ششم حصه آن ابو الفرج این بهند و صاحب منقلح الطب درهم را معرب از ان دانسته و  
درهم و در اعم بغاری درم نامند و آن مضربیت مد و رازنقره که در زمان فیض اقران حضرت عمر بن الخطاب  
باین شکل متشکل گردید و پیش از آن بصورت خسته خر مایساختند مخفی نمائند که اکابر فقهاء و اطباء و اهل

لغت برانند که قدر درهم در زمان قدیم و جدید مختلف بود چنانکه گویند در زمان جاهلیت برد و ششم بود صغار  
 و کبار درهم صغار چهار دانگ بود و این خفیف ترین اقسام است و کبار بوزن هشت دانگ که ثقیل ترین اقسام  
 است چون اشعه انوار اسلام معموره گیتی را از ظلمت کفر منور ساخت خواستند تا درهم ضرب نمایند  
 و وزنی معین سازند هر دو قسم را برابر کردند مقدار متساوی هر یک شش دانگ حاصل شد و در قنای  
 زبلی و عینی و سراج الولوج و ملاسکین مذکور است که درهم در زمان آن سرور صلی الله علیه و سلم  
 بر سه قسم کبیر و صغیر و متوسط درهم کبیر برابر مثقال بیت قیراط بود باصطلاح فقها این را وزن عشر گویند  
 و متوسطه خمس مثقال ده و از ده قیراط بود این را وزن ستم خوانند و صغیر مقدار نیم مثقال ده قیراط بود  
 و این را وزن خمس نامند چون عشر مال مقرر شد که اهل اسلام بدانند از باب امانی درهم صغیر میدانند  
 و عاقلان درهم کبیر طلب میداشتند تا برین تنازع می بود چون نوبت خلافت صوری و معنوی با عدل اصحاب  
 امیر المؤمنین عسکرن الخطاب رضی الله عنه رسید بحسب التماس و تخفیف آنها فرمودند که ازین هر سه نوع  
 ده ده درهم بگیرند چنانچه وزن این سی درهم مذکوره بیت و یک مثقال حاصل شد که چهار صد و بیست قیراط  
 می شود و فرمود تا ازین سی درهم مختلف متساوی برزدند با ضرورتی که درهم متساوی هفت مثقال  
 حاصل شد که یکصد و چهل قیراط می شود و عشر آن چهارده قیراط این را وزن سبعة گویند که سبعة عشر  
 مثقال است یعنی هفت ده یک مثقال درهم شرعی چنانکه گذشت نصف مثقال و خمس مثقال شرعی است  
 قال فی التراج الوهاج ان الدرهم هو اربعة عشر قیراطا علیه النجم الغفر و  
 النجم هو الکثیر و اطباق الکتب المتقدمین و المتأخرین ففی الهدایة المعبر و وزن  
 سبعة بذالك جرى التقدير فی دیوان عمر رضی الله عنه و استقر الامر علیه  
 و کذا فی الکرخی و الذیل و الغنیة الملاسکین و شرح الوفاة و الحلیة و مثلها  
 المعبر و وزن سبعة و آن بقول صاحب فتح المبین و در المختار بقدر جو باشد و  
 بقول قنای جمادیه و خزانه الروایة بیت و پنج حبه و خمس حبه که بحساب این بلاد است باشد و یک رتی و  
 خمس رتی می شود پس متعارف در بلاد اسلام و معتبر نزد فقها در نصاب زکوة و سرقة و جراح  
 و مهر و دیت و تاوان چیزها و جمیع اعمال و اشیا همین درهم است درهم بغلی بفتح بای  
 موحد و سکون غین مجمره و کسر لام و سکون تخانیه درهم شرعی را گویند و راس البول نام

نام ضرابی است یهودی در بحم که ~~که زود~~ در بحم بقدر میان کف دست می باشد  
 در بحم مصری شصت و چهار جبه باشد و آن از در بحم زکوة اکبر است و نصاب از وی یکصد  
 و هشتاد در بحم و دو جبه باشد در بحم طبری در ریاض عالمگیری اجزایش موافق در بحم تمام است  
 مرقوم است و در تحفة المؤمنین از در بحم ناقص مراد داشته و بعضی نصف مشقال و  
 سدس مشقال گفته اند و در بحم الجواهر نصف مشقال و خمس مشقال بود و ششش جو و خمس او نوزده جو  
 ستری کم پس نزد او در بحم شصت و هفت جو باشد و این قریب بدر بحم شریعی است و در ریاض  
 الفوائد چهار دانگ و چهار جبه اما از ویستورید و س چهار دانگ و دو و ثلث دانگ آورده که بحساب این بلاد  
 سه ماشه و نیم ماشه می شود و صاحب میزان الطب و علاج الامراض بمده و نیم ماشه فرموده و معمول  
 اطباء این دیار همین است در بحم تمام آنرا در بحم عنبری نیز گویند و در زمان قدیم هشت دانگ بوده  
 و در زمان جدید شش است که دو از ده قیراط فضی باشد و بیت و چهار طیسوج چهل و بیست جبه و آن  
 نود و ششش جو و یکصد و نود و دو برنج می شود اما در بحم نام پهنی درین آوان که یک هزار و دو صد  
 و سی و شش است سه و نیم ماشه مشهور است در بحم ناقص عبارت از چهار دانگ  
 و نیم مشقال در بحم صیرفی است در بحم طبری منسوب بطبریه که بعضی از بلاد شام است بقدر چهار  
 دانگ باشد و مری در عرف عام عبارت از شصت حصه دام است و گویند و نیم ماشه و کسری باشد  
 و ورق بالفتح معرب از دور فارسی است یعنی پیانه از شراب وزن مطلق آن در قلانس و ذخیره  
 و ریاض الفوائد هشت رطل گفته و در بحم الجواهر سه رطل و از شیخ الرئیس چهار رطل آورده و در تحفة  
 المؤمنین سه رطل و از قول بعضی سه صد مشقال گفته و ورق الطالی بانظایقی نزد اکثر اطباء هشت جرمین  
 است که هفت هزار و دو و بیست مشقال که یک من شاهجهانی می شود و در بحم الجواهر بیت و چهار قسط  
 گفته ده تار اهل اصفهان نصف سیر را گویند در سین مهمله خواهد آمد و بیمار در سراج النواج گفته که قول  
 معتبر در آن وزن مشقال شریعی است و همچنین در معرب و زلیجی و عینی و فتح المبین و در المختار و کمال الدرر  
 بیت قیراط گفته و در بحم الجواهر شش دانگ که بحساب بلاد چهار ماشه و نیم ماشه میشود و آنچه صاحب تحفة المؤمنین  
 یک مشقال و ثلث مشقال آورده و در دیگر کتب بنظر قاصر نرسیده حرف ابدال المعجمه و هب بهار هویه بار آورده  
 بیان است مراد این را کذا فی القاموس حرف الراء اراج جمع راحة بمعنی کف و گاهی اطلاق کرده می شود بر

در بحم  
 در بحم  
 در بحم

مقداری که پرش از کف دست را کذا فی بحسب الجواهر وزن آن در کعب خواهد آمد در لی ذرجه و شرح  
 مذکور است رطل پانصد و الکسر و هر چه فوق از رطل باشد نزد اطبا معروف باوزان کبار است و مادون آن  
 موسوم باوزان صغار و رطل در کبل و وزن هر دو استمال می شود و مراد از مطلق آن رطل بغدادی است که  
 عراقی نیز خوانند رطل شرعی دو قسم است عراقی و حجازی رطل عراقی بقیراط یک هزار و هشت صد و پنجاه  
 و بجهه سه هزار و دویست و چهل وجه و شعیره نه هزار جو معتدل المقدار و آن هشتاد یک باشد و با شصت چهار صد  
 و پنج ماشه و بقولی چهار صد و بیست ماشه میشود رطل عراقی در صحاح و صراح و حاشیه کتبه و خزانه الروایه  
 نیم من گفته و در قاموس و منتخب دوازده اوقیه و در زیلعی و عینی و فتح المبین و سراج الولوج و شرح ماسکین  
 بیست استار است و در شرح سفر السعادت بیست و سی و سه توله و نه ماشه و بقولی سی و پنج توله  
 رطل حجازی نزد بعضی فقها یکینیم رطل عراقی است رطل مدنی رطل حجازی را گویند و آن یک صد و سی و پنج  
 مثقال باشد اما در تحفه المؤمنین یک صد و بیست مثقال گفته رطل مدنی در تحفه المؤمنین یک صد مثقال  
 نوشته رطل دمشقی گویند شصت و سه اوقیه باشد و بمثقال چهار صد و بیست مثقال و بدرهم شصت و نیم  
 رطل هندی یعنی مروج در بلاد هندوستان بقول زکائی سی و دو دمام عالمگیری است رطل طبری مراد  
 از رطل عراقی است چنانکه در قلائد سی و ذخیره نود مثقال و بدرهم یکصد و بیست و هشت درهم و چهار سبج درهم  
 گفته و در ریاض الفوائد شرح کلیات یکصد و سی درهم و در قرابادین قاضی نیم سیر شاهجهانی است  
 و در تحفه المؤمنین از ابن سیرافین آورده که رطل شراب بقدر ربع زیاده است و نسبت بروغن بقدر  
 نصف رطل شراب نسبت بروغن بقدر ربع زیاده و روپیه در هر بلاد مختلف الاوزان و در اکثر بلاد  
 دکن قریب یک توله مروج حرف التین سامونائش یک مثقال و نیم مثقال باشد کذا فی  
 القلائد فی والد ذخیره و در تحفه المؤمنین و بحسب الجواهر یک نیم عشر تا نزد قوم سه قیراط سسرخ بعربی  
 عین الذیک گویند و فقها بجهه تعبیر میکنند و در ترجمه شرح و قایه گویند که وزن جبه بعرف صرافان هند هشت  
 برنج باشد و در الفاظ الادویه وزن سسرخ سه جو میانند که عبارت از هشت برنج است و در علاج الامراض  
 و مجموعه بقاشی و مستحب زکائی دو جو میانند و جو چهار برنج و معارف این بلاد نیز هشت برنج باشد  
 سکوره نزد اطباء هندا که در بهلولی آب در آن پر شود کمرجه معرب از سکوره فارسی است  
 مراد از مطلق آن نزد اطباء شش استار و ربع استار است کذا فی الفتاوی و الذخیره

کتاب التین

اما در بعضی نسخ بحرا جواهر بیت و چهار قسط نیز نوشته مسکر چه کبیره آنرا صدقه گویند نزد صاحب قلائش و ذخیره  
 و بحرا جواهر و شحقه المؤمنین نه اوقیه باشد پیش بعضی هفت اوقیه و در کناس ابن سرفیون چهارده سامونا مسکر  
 صغیر در قلائش و ذخیره و غیره اوقیه بود و نزد ابن سرفیون هفت سامونا مسکر چه بود و به نصف قسط باشد کذا  
 فی بحرا جواهر ستمطیس بالمیم بعد السین برابر جرة صغیر چهار قسط است کذا فی القلائش و الذخیره و بحرا جواهر  
 سونوفس دوصد و هفتاد درهم باشد کذا فی بحرا جواهر سبعة از جمله اوزان مشهوره بلاد عجم است آن عبارت از شانزده  
 کمن باشد سیر خورد و کلان میباشد صاحب قنادری که اکثر جا وزن بیت چهار توله می شود عبارت از سیر خورد است که  
 در اکثر بلاد کن مروّج و سیر کلانش هفتاد و دور و پیه سوزون است و مراد از مطلق آن شانزده جهانی است  
 وزن آن بقول صاحب قنادری در ریاض الفوائد و علاج الامراض و مجموعه بقائمی چهل دام پنجه باشد هر دام  
 بیت و یکم باشد و شصت دام خام که هفتاد توله میشود سیر اکبری سی دام پنجه بود سیر عالمگیری در مجموعه  
 بقائمی و علاج الامراض چهل چهار دام پنجه نوشته سیر جهانگیری بقول شارح سفر السعادت سی و شش  
 دام پنجه بود سیر فرخ شاهی که بالفعل مروّج هندوستان است چهل و هشت دام پنجه باشد سیر کامل  
 در سیر بلاد بقدر هشتاد و پیه نوشته هر دو پیه پنج مثقال سیر خراسانی در شحقه المؤمنین و برهان قاطع  
 پانزده مثقال نوشته سیر شاهی و سیر طبری برابر دام پنجه و استار است حرف الشین  
 شامونا شریک من و نیم من باشد کذا فی القانون و القلائش و الذخیره و بحرا جواهر  
 شالح نصف قفیر بغدادی کذا فی بحرا جواهر شتر و ار لعزلی و سق نامند و آن یکبار شتر و در و او  
 خواهد آمد شعیره بغاری جو خوانند و در بحرا جواهر شش دانه خردل بری گفته و در شحقه المؤمنین دو برنج  
 و دانه خردل بری و در ریاض الفوائد و مجموعه بقائمی و علاج الامراض مقدار جو آنچه متعارف است چهار  
 برنج نوشته حرف الصاد صاع شرعی پیمانه است بقدر چهار مد بالاتفاق اما در مد اختلاف  
 است لهذا وزن صاع بقول امام اعظم محمد و دیگر فقها هشت رطل باشد بقول امام شافعی  
 و ابو یوسف و علماء حجاز پنج رطل و ثلث رطل چنانچه در بیان مد واضح خواهد شد اول راصاع  
 عراقی و صاع بغدادی گویند صاع الرسول و صاع النبی نامند و ثانی راصاع حجازی  
 و صاع مدنی خوانند اما بعضی فقهاء در توافق بین القولین گفته اند که صاع عراقی بر رطل عراقی است و  
 صاع حجازی بر رطل حجازی و رطل عراقی بیت استار باشد و حجازی سی استار و چون هشت رطل

حرف الشین

حرف الصاد

در بیت ضرب کنند یک صد و شصت حاصل می شود و آن عدد استار نیز یکی از هر دو صاع باشد  
 و استار بقولی شش دریم و نیم دریم و بقولی چهار مثقال و نیم آن و مثقال یک دریم و سبج دریم  
 پس صاع بقول اول یک هزار و چهل درم باشد کذا فی ذل المختار و بقول صاع عراقی بدام پنجه یکصد  
 و شصت و بدام خام دو صد و چهل درام و بتوله دو صد و هشت توله و بدریم هندی نه صد و بیست و پنج درم  
 و پنج سبج یک درم و بماشه سه هزار و دو صد و چهل ماشه باشد و بقول ثانی هفت صد و بیست مثقال دریم  
 یک هزار و بیست و هشت دریم و چهار سبج دریم باجمه صاع مذکور موافق چهار سیر شاهجهانی می شود  
 اما هرگاه صاع حمازی برطل عراقی شمارند باسقاط سوم حصه از اجزای مسطوره مطلوب حاصل میشود  
 قافهم و استقیم و در منتخب اللغات گفته که صاع پیمانده است مقدار چهارده هرندی پری دو کف  
 دست آدم مستوی الخلقه چون برد و دست را کشیده دراز دارد و پریس از آن چیزی صاحب قاموس  
 گوید به تجربه کردم تحقیق پری هر دو کف را موافق آن پیمانده یافتم در مجموع بقایای از رساله مقدار پریه  
 نقل کرده که آنچه صاحب قاموس دعوی تجربه نموده است ملاحظه آن در برنج و زیره و بعضی اجناس موافق  
 آنچه گفته ظاهر شد و مقدار مذکور کمتر از دورطل بوده و در گندم موافق است چرا که مقدار گندم که برد و  
 دست را خوب از آن پری کنند گاهی اندک بشیر و گاهی کمتر ظهور یافته و دورطل نزدیک باین است  
 پس اگر در بیان قاموس اندک تقلید و تخصیص بود اولی صاع ماشمی برابر چهار صاع عراقی  
 است کذا فی المهدب صاع طبری در قلانس چهار من گفته و در بحرالجمواهر چهارده و  
 من بالاتفاق و نزدیکتر دورطل بغدادی است برین تطبیق صاع هشت رطل باشد مانند عراقی اما  
 صاحب تحفه المؤمنین نه رطل گفته صایم بیای تهمانی قبل المید هو اربع امداد کذا فی  
 بحرالجمواهر صدقه مانند سکر که کبیره نه اوقیه باشد و نزدیک بعضی چهارده سامونا  
 صدقه صغیره شش سامونا و نزدیک بعضی هفت سامونا صوع بالفتح و الضم صوع  
 بالکسر جامی است بزرگ که بدان شراب خورند و پیمانده است که آنرا صاع گویند و بعضی گفته اند صوع  
 پیمانده است غیر صاع کذا فی القاموس و المنتخب حرف الطاء طالون یا  
 طالوطون مقدار نه اوقیه باشد کذا فی بحرالجمواهر طالیقون یا طالیقون  
 در ذخیره و تحفه المؤمنین یک صد و بیست و پنج رطل بغدادی است طاقه بفتح قاف یک شاخ از

ریحان و بقول مانند طستوج بفتح اول و ضم سین مهله شده و سکون واو و جیم چون فزوج و سفود بغاری تسو نامند در قاموس ریح دانگ گفته و در منتخب ریح دانگ از در هم که دو وجه باشد و در تحفه المؤمنین از در هم دو وجه و از مشقال دو نیم جبه که ده ارزه باشد و در قلانسى نصف قیراط که دو جو میان بود و در ریاض الفوائد و علاج الامراض و الفاظ الادویه نیز دو جو طولون یا طوطون مانند قوطونی نه اوقیه باشد کذا فی القلانسى و الذخیره و در بحر الجواهر از زیت نه اوقیه و از شراب بیت اوقیه و از غسل سیزده اوقیه نوشته طوله سه مثقال و نیم سه قیراط است کذا فی تحفه المؤمنین حرف العین المبهله عمری بوزن هفت اوقیه باشد کذا فی تحفه المؤمنین حرف العین المبهله غار نیکی وزن عجمی است و در مخزن الادویه و مشقال صیرفی گفته غرما و غرمانا در قلانسى از ریح مشقال تا ثلث مثقال گفته و در مصباح الطب از ریح در رسم تاد و دانگ و در ذخیره و تحفه المؤمنین و ریاض عالمگیری یک دانگ نیم یاد و دانگ قلیلی او را نیم در رسم گفته اند حرف القاف فرق بفتح اول و سکون راء مبهله میان اهل مدینه را مقادیر سه صاع یا شانزده رطل و بفتح را نیز آمده و بعضی گفته اند فتح را افصح است از سکون را کذا فی القاموس و المنتخب و بحر الجواهر فرق بالتشريك میان شانزده رطل پنج رطل و ثلث رطل باشد و آن دو از ده دماست یا سه صاع نزد اهل حجاز و نزد بعضی پنج قسط و قسط نیم صاع و در شرح طامسکین و قناری شانی سی و شش رطل فلس بفتح اول و سکون لام شش قلیل است و در منتخب یعنی پیش از یعنی دام زبون و کم رایج فلوس باعث بار لفظ جمع فلس است و در عرف عام دام پنجه و عام را گویند فل پنج مثقال باشد کذا فی القلانسى فلنجیاء بالفتح و اللام مثقال و نصف کذا فی بحر الجواهر و فی القلانسى القلنجیاء الملعقة و القلنجیون مثقال واحد القلنجیاء رین در تحفه از دیقوریدوس یک درم و نیم درم آورده فیجانه بالکسر یا بین کاسه و گویند باصطلاح مردم ایران یک پیاله قهوه خوری است قول هو الاون و قبل هو الیاء فلاء اشامی کذا فی بحر الجواهر قوالوس در قانون و قلانسى و بحر الجواهر یک اوقیه و نیم اوقیه باشد و در مصباح الطب سه اوقیه و در کتاب التنبیه و ریاض الفوائد شش مثقال حرف القاف قاطونی شش اوبولوس باشد چه و کچه آهنی کذا فی بحر الجواهر و آن یک مثقال می شود قاسش بقول صاحب

حرف العین المبهله  
حرف العین المبهله  
حرف القاف

حرف القاف

منتخب معتدله باشد و بعضی گویند یک دام قبضه بفتح اول و سکون بای موخده و فتح صاد موله چند آنکه  
سراکت شان گیرند کذا فی بحک الجواهر قبضه بفتح اول و سکون بای موخده و فتح صاد موله  
چندانکه در کف گنجد و مقدار یک مشت از چیزی قبضه بالضم یک کف کذا فی بحک الجواهر  
و مقدارش در کاف خواهد آمد قبضه تفسیر قبضه فباع بالضم هو الکبیر کذا  
فی بحک الجواهر قدح مصری سی و هشت اوقیه و چهار اسباع اوقیه و هشتقال دوصد  
و پنجاه و هفت مثقال و یک سح مثقال و بدرهم سیصد و شصت و هفت درهم و دو سح درهم و  
سه اسباع یک سح درهم قریه بالکسر مشک شیر و آب را گویند و آن بقول ملاسکین شارح کنز  
و فتاوی شامی پنجاه من شرعی است قرصه بضم اول و سکون راء موله و فتح صاد حالیه مقدار چیزی که  
سه انگشت برآرد و وزن آن در قلانسى از مقدار الطب دو درمى نقل کرده و در بحک الجواهر از یک درمى  
تا دو درمى قسطاس بالضم و کسر پیمانہ بزرگ را گویند کذا فی بحک الجواهر قسط بالضم و الکسر  
نزد صاحب قاموس و صراح و منتخب نیم صاع باشد که گاهی بدان وضو کنند و آن شش یک فرق است  
و منه الحدیث ان النساء من اسفه السفهاء الا صاحب القسط و التراج قسط مطلق در  
ریاض الفوائد از شیخ الرئیس و در ذخیره چهار رطل بغدادی نوشته و بعضی بیت اوقیه گفته اند قسط  
ردی بقول شیخ الرئیس و قلانسى یک رطل و نصف سدس رطل باشد که بقول صاحب بحک الجواهر بیت اوقیه  
حقى شود و بقول تحفه المؤمنین یکصد و پنجاه مثقال قسط مصرى و قسط الطالکى یا انطالیقى هر واحد  
بوزن یک نیم رطل بغدادى است که بقول صاحب قلانسى و بحک الجواهر سیزده اوقیه باشد و بقول تحفه  
المؤمنین یک صد و سی و پنج مثقال و این سراسر اینون شانزده اوقیه گفته و در بعضی چهار رطل قسط  
قطرى و قسط قیروطنى هر یک بیت و چهار اوقیه باشد کذا فی القلانسى و آن یک سیر شاهجانه  
مى شود قسط محسل در قلانسى گفته که نزدیکو تا میان یک رطل باشد و نزدیک بعضی یک نیم رطل و در ذخیره و  
کناس این سراسر اینون دو نیم رطل و در بعضی نسخ بحک الجواهر از این سیر بیت و هفت اوقیه و در کناس  
این سراسر یک صد و هشت رطل قسط رومى بقول ابن ساهر و ابن سیر سیزده اوقیه باشد  
قسط تیراب در تحفه المؤمنین از کناس این سراسر تا در رطل آورده و در بحک الجواهر از این سیر  
سراسر قسط سیزده اوقیه است و بعضی گفته یک من و هشت سیر شاهجانه مى شود و از پیمانها



بزرگ بقول صاحب قاموس هشت ملوک باشد و در منتخب دوازده صاع و گویند بیت و چهار کیلجه و  
 در قلانس بیت و پنج من از من های کلان صاحب ذخیره فرموده که این بیت و پنج هشت ملوک یک و  
 نیم صاع یا سه کیلجه فقیر با شمی در هذب هشت رطل گفته و در کمال الدرایه چهار من هر من دو  
 صد و هشت درم فقیر حجازی برابر صاع عراقی است کذا فی المصنوب قطار بالکسر  
 از جمله وزنها ی بزرگ است در قلانس و ذخیره یک صد و بیت رطل گفته و در قاموس و منتخب  
 پوت گاوی زر و نقره گفته اند آن مقدار هزار دینار است و از معاذین جبل رضی الله عنه منقول است  
 که قطار یک هزار و دو صد اوقیه باشد و اوقیه هفت و نیم مثقال و بعضی گفته اند یک صد و  
 بیت رطل یا صدر رطل از طلا و نقره با مقدار چهل اوقیه از طلا یا هزار و دو بیت دینار یا هفتاد  
 هزار یا هشتاد هزار در هم شرعی قوی طویل هفتاد و دو مثقال باشد کذا فی القلائد  
 و الذخیره قوی طوی در قلانس و قانون و ذخیره نه اوقیه نوشته و در کتاب التوسیر  
 هفت مثقال و صاحب بحر الجواهر در روغن و غسل و شراب موافق وزن طولون گفته و  
 اما از این جبل در شراب ده اوقیه آورده و در غسل و روغن مانند طولون قوا نوس و  
 قوا نوسین از زیت دوازده در هم است از مایعات یک اوقیه و نیم در هم و ثلث آن و  
 از غسل و اوقیه و ربع اوقیه کذا فی بحر الجواهر و بعضی گویند سی و شش در هم از  
 غسل و بیت در هم از مایعات و نیز میانه است مقدار یک نیم و قیه قیاسا هفت مثقال  
 کذا فی القلائد و تحفة المؤمنین قیراط بالکسر صاحب کمال الدرایه از این اشیر و  
 بحر الجواهر از نهاییه آورده که آن جزئی است از اجزای دینار نزد اهل شام یک جزو از بیت چهار  
 دینار است و نزد اساطین فقهاء و در اکثر بلاد نصف عشر آن و چون دینار و مثقال صد جو و پنجاه سی  
 و شش شبه مقرر است پس قیراط بقول ذیلی و عینی و کمال الدرایه و در المختار پنج جو میانه بود و بقول  
 فتاوی جمادیه و خزانه الروایه و ترجمه شرح و قایه و شرح صراط المستقیم یک شبه و چهار خمس شبه اما  
 قیراط از در هم شرعی پس یک جزو از چهارده جزو آن است کما مرفی بیان الذرهم و آنچه در بعضی کتب  
 فقه نیم دانگ و دانگ سدس در هم نوشته اند خلاف مذهب فقها است و در قاموس وزن قیراط و  
 طسوج که شانزده ارزه باشد و از مثقال دو نیم طسوج که بیت برنج بوده و در بحر الجواهر از فلسفی ربع دانگ

دانش کاف

که چهار جوی شود و در قانون و قلانسی و ذخیره و ریاض الفوائد و الفاظ الادویه چهار چیز است که  
 دانگ شش است و درم تمام بود و شش جو حرف الكاف کرد بضم اول و تشدید رای  
 مهله پیمان است معروف ابل عراق را در قاموس بوزن شش و قمر فار فرموده و آن شش فقیر است  
 و چهل اردب و در منتخب دوازده و سق هر و سق شصت صاع و هفت هزار و صدر ظل نیز گفته اند  
 جمع کرد بالضم کرهه بالضم و برای مهله و میم و با شسته قرار یط و قیل و دانق و دانقان کذا  
 فی بحر الجواهر و شیخ روح در مفردات تفسیر کرده کرمان ای عشر قیراطا کرهه شامیه  
 نزد بعضی یک نیم فرات است و نزد برخی سه قیراط و یک جبه کذا فی تحفة المؤمنین کرهه  
 بفتح اول و سکون زای مجمه و میم و با قیراط ح کرمان قال القلانسی ربع درهم اولی  
 ربع مثقال کذا فی بحر الجواهر و در ذخیره یک نیم دانگ تا و دانگ کسوفانی یقال  
 علی الوزن و علی الکیل بالوزن ثمانیة قرار یط و بالکیل ثمانیة عشر کیلا کذا  
 فی القلانسی و الذخیره و بحر الجواهر کف بالفتح آنرا قبضه گویند صاحب قلانسی از مقلح الطب آورده  
 که پری یک کف شش در جمی باشد و آنادر بحر الجواهر از در جمی تا شش در جمی کفاس برابر است  
 شش درهم و نیم درهم است کوب بضم اول و سکون و او و بای موحده کوزه بیدسته و لوله  
 را گویند در قلانسی بوزن سه قیراط و در ذخیره و بحر الجواهر سه رطل گفته جمع اکواب کوزه بضم  
 اول و سکون و او و زای مجمه نزد قلانسی و ذخیره و بحر الجواهر شش قط است و نزد بعضی سه  
 رطل و پیش برخی سه کیلچه گویند کوزه روغن چهل و شصت است و کوزه طلا شصت است و تاج  
 کواز کول در بعضی نسخ قلانسی سه کیلچه باشد **کهنکجه** در جبه و شرح گذشت کیل یا لفتح هر پیمان  
 که بدان وزن کنند مقدار ازان در قلانسی و تحفة المؤمنین و ریاض الفوائد سی و شش من باشد نزد بعضی  
 سه من و ثمن یک من کیلچه بالکسر پیمان است معروف در عراق عرب و هجرت اربطال و قیل  
 و ظل نصف و ثمانیة درهم ح کجا لک کذا فی بحر الجواهر و در قاموس و تحفة المؤمنین  
 یک من و هفت ثمن من و در قلانسی پنج سدس از یک من و از قرابادین همچنین چهار رطل آورده کیله بالکسر ذخیره  
 و تحفة المؤمنین سه صد درم گفته و در قلانسی هشت صد درم کسری حرف اللام لعقه بالضم اسم مایا خذ  
 الملعة کذا فی القاموس و بحر الجواهر حرف المیم ما طر طیس بقاد و در قسط است از قسط

حرف اللام حرف المیم

مترا ب کذافی بحر الجواهر مالیطون یکصد و پنجاه رطل عراقی است کذافی لفت لحنه ماشه و  
 ماهبه و ماهیچم نزد فقهاء و اطباء و اهل لغت یکجز و از دوازده جزو یکتوله باشد و متعارف در بلاد هند هشت  
 سنج مشقال بالکسر سنگی است که زر را بدان وزن کنند و شمیبه این وزن بشقال یا بجهت ثقلیت  
 این وزن است نسبت بدرهم یا آله وزن است و الاصح هو الاقل و مشقال در زمان جاهلیت  
 و اسلام مختلف نشد بخلاف در رسم که در آن اختلاف بسیار راه یافته کامتر فی بیان  
 مشقال شرعی باتفاق فقهاء یک درهم و سبعمش و شرعی با و بقیراط بیت قیراط کذافی اهل ابله  
 و شرح الوقایه و ایلچله و السراج الوهاج و الملا المسکین و الذیلعی و کمال الذرایه  
 و در فتح المبین و در المختار صد جو میانه گفتند و در شرح سفر السعادت و ترجمه شرح وقایه سی و  
 شش جبه و باشد چهار و نیم ماشه فرموده مشقال طمی در ریاض عالمگیری شش دانگ و دانگ از  
 مشقال سه قیراط قیراط پنج جو یا یک جبه و چهار خمس جبه و قیراط این سه جبه و چهار ارزه و دانه خردن برابر  
 است و در نسخه المومنین یکدرم ناقص و سبعمش و گفته که آن شش دانگ است که دو صد و  
 چهل برنج و یکصد و بیست جو و شصت جبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط میشود و در بحر الجواهر  
 یک درهم و سبعمش و در طسوج بیست و چهار تو و بشیره نود و شش جو گفته اما در ریاض  
 شش فقط که بحساب بلاد ماچهار ماشه و نیم ماشه میشود و معمول اطباء این دیار همین است مشقال  
 صیرفی عبارت از در رسم تمام جدیدی است مد بالضم و تشدید دال جمله بیانه است معروف  
 مد شرعی نزد امام عظیم و امام محمد رح و فقهای عراق رحمهم الله دور رطل باشد و نزد امام شافعی  
 و امام ابو یوسف و علمای حجاز رحمهم الله یک رطل و ثلث رطل و دلایل طرفین که برای اثبات مدعای خود  
 می آرند در مطولات مسطور است و شرح سفر السعادت گوید که دلالت ظاهر حدیث مسطور است  
 بر قول اول چه در بعضی احادیث وضو بعد واقع شده و در بعضی بدور رطل و تطبیق در آن آن است که مصدر  
 هر دو یکی باشد و بعضی فقهاء بر آنند که مقدار هر دو مد برابر است زیرا که دور رطل بر رطل عراقی است و یک رطل  
 ثلث بر رطل حجازی است و رطل عراقی بیت استار و حجازی سی استار و ثلث آن ده استار که  
 جمله چهل استار باشد برابر دور رطل عراقی کذافی الذیلعی العین و الفتح المبین و السراج الوهاج و  
 کمال الذرایه مد طمی بوزن دور رطل بغدادی است تطبیقی که در صاع طمی مذکور شد اما در

تخم المومنین دور طل و ریح رطل گفته مدعی بالضم پیمان است مرایل شام و مصر را و آن غیره است  
 کذا فی القاموس و مقدار آن درجس الجواهر پانزده لکوک آورده صریحاً بان برای مهله بعدیم  
 دوازده یک کیل کذا فی جسر الجواهر مسطون کبیر بالکسر در کلاس ابن ساهر و بحر الجواهر از ریت  
 سه اوقیه باشد و از شراب سه اوقیه و هشت درحمی از غسل چهار اوقیه و نیم مسطون صغیر از شیش  
 درحمی و از مایعات بیست درحمی و از غسل نه درحمی است مشرب بکبر اول و سکون شین بحمد طرفی که  
 از آن آب خورند و بالفتح یک مشت آب و در تخم المومنین وزن مشرب باشد سکر چه مطلقه شش  
 استار و ریح استار گفته هشت در قبضه گذشت مصطره بصاد مهله کبیر و صغیر  
 نوشته اند در بای موحده مذکور گشته طیب ال بالکسر پیمان است که بدان وزن کنند مقدارش  
 در ذخیره بیست و چهار کیله گفته و درجس الجواهر مانند لکوک لکوک بفتح اول و ضم ثانی مشد در  
 وزن تنبور طاسی است که بدان چیزی بنوشند و پیمان مقدار یک و نیم صاع یا از نیم رطل تا هشت اوقیه  
 یا نیم و سه تا سه کیله کذا فی القاموس و در صراح و منتخب و کتاب التویر و تخم المومنین سه کیله و در  
 قلانی هفت من و نیم من و درجس الجواهر سه استار معلقه بالکسر چچی و قاشق را گویند کذا فی المنتخب  
 و در برهان قاطع معلقه بر وزن دغدغه کفجه آهنی را نامند و در خراسان طاقه خوانند قال الاکبر  
 رحمة الله علیهم ان المراد بالمعلقة عند الاطباء مثقال واحد فی الادر و به الیابنة  
 و فی العسل و التکرار بعة مثاقیل قال مولانا و محققان نفیس من  
 المعجونات اربعة مثاقیل کذا فی جسر الجواهر و در ریاض عالمگیری از آن شراب  
 و در قرابادین قاری از حجج مرکبات مثقال گفته من به ماشه سیزده و چهل ماشه و بقیراط سه هزار  
 و شش صد قیراط پنجه شش هزار و چهار صد و هشتاد و شصت و بیست و هیزده هزار جومی شود  
 منما بالقصر و التشدید کبیر و صغیر باشد و مراد از مطلق آن من صغیر است و آن را عراقی و  
 بغدادی نامند و من کبیر گویند شش صد درهم بود من شرعی من عراقی را گویند در  
 شرح و قایم و حاشیه کنز چهل استار گفته و در شرح سفر السعادت چهل دام پنجه که بقوله  
 هفتاد توله و به دام شصت دام خام می شود من طیبی رطلان بوزن بغداد و  
 بالدرهم مائتان و سبعة و خمسون درهماً و سبعة و درهم و

بالثقال مائة وثمانون مثقالا وبالاوقية اربعة وعشرون اوقية كذا  
 في حجر الجواهر والذخيرة وبقول صاحب قرا بادين قادری یک سیر شاهجهانی  
 من ملی در قلانسری دو صد و شصت درم گفته و در تحفة المؤمنین یک صد و شصت مثقال من مصری  
 و من الطایکی هر یک شانزده اوقیه باشد که یک صد و بیست مثقال می شود من رومی مانند  
 قطرومی است من اسکندرانسی سی اوقیه باشد من قطری بیت و دو اوقیه  
 باشد و نزد شیخ الرئیس یک صد و هشتاد مثقال است من تبریزی بقول صاحب  
 برهان قاطع چهل استار خراسانی است هر استار پانزده مثقال که مجموع شش صد  
 مثقال می شود و آن نیم من شاهیه بود من شاهیه دو صد و شصت و شش و دو ثلث  
 از سیر شاهیه است هر سیر چهار نیم مثقال که یک هزار و دو بیست مثقال می شود من کبری  
 سی سیر کبری است من جهانگیری سی و شش سیر جهانگیری است من شاهجهانی  
 چهل سیر شاهجهانی است من خانی گویند هشت سیر کابل باشد و سیر کابل در سین مذکور  
 است محرم معروف عام اشرفی گویند محرم بنگالی کلکته ضرب قدیم دوازده ماشه ربع  
 سنج که هر سورتی ده ماشه هفت رتی مهر چپوری و اکبری حال و  
 جهانگیری و شاهجهانی حال و عالمگیری بقدر دو ماشه و پنج و نیم سنج محمد شاه  
 واحد شاهیه ده ماشه و پنج رتی حرف النون ناطل میکال الخمر واللبن  
 و نحوها و البجربة من الماء فان ناطل ایضا استاران و قیل اوقیان و الناطل  
 کجعفر لفة فیه کذا فی حجر الجواهر و ابوالفرح در مفتاح الطب  
 هفت درم گفته و بعضی هفت مثقال شن بفتح اول و نشید شین مجسمه بیت درم سنگ  
 و آن نیم اوقیه باشد و چهل درم را اوقیه گویند کذا فی القاموس و الصراغ و المنتخب  
 نقده بضم اول و سکون قاف سکر جبر را گویند کذا فی حجر الجواهر نواة بفتح نون و  
 و او مع الالف و تالی مشتاة در صراج و منتخب پنج درم سنگ و در قلانسری و ذخیره و  
 دانگ به وزن ازره که ثلث مثقال باشد و نزد بعضی نیم درم فضی و پیش برخی سه مثقال و در  
 قاموس یک اوقیه از زر یا چهار دینار یا سه درم و یا سه و نیم درم یا پنج درم ناطل سیاه است

حرف الواو

حرف الهاء

که نیند را بدان وزن کنند کذا فی الذستور وزن آن در ناقل گذشت حرف الواو  
 و ر ق بفتح اول و کسر آن و سکون ر در هله و بفتح اول و کسر ثانی نیز آمده در هسم و سیم سکون را  
 گویند کذا فی الملتخب و سق بفتح اول و سین هله و سکون قاف در قاموس و منتخب و صراح  
 و فتاوی قاضی خان شصت صاع گفته و در سراج الوباح شصت صاع بصاع نبی صلی الله علیه و سلم  
 و از صحاح آورده که وسق بالکسر دو صد و چهل من است نزد اهل کوفه و آن عبارت است از یک  
 بار شتر و در مهذب الاسماء گفته که بیخ وسق سه صد صاع بود بصاع نبی صلی الله علیه و سلم که  
 هشت رطل باشد مثل یک قفیر حجازی و ربع صاع هاشمی در فتاوی شافعی از شمس الائمة  
 آورده که این قول کوفه است اما موافق قول بصره پس وسق سه صد من باشد و تمام هذانی البسوط  
 و الظهیریة و النهذیب و در بحر الجواهر گفته که وسق نزد اهل حجاز سه صد و بیست رطل باشد و  
 نزد اهل عراق چهار صد و هشتاد رطل موافق اختلاف هر یک رطل صاع و شش بشین مجره و قاف  
 نصف صاع باشد کذا فی بحر الجواهر و وقیه بضم اول و کسر قاف و تشدید یای نخستین  
 مفتوح و یا او قیه را گویند و در بسنده گذشته و قر بکسر اول و سکون قاف و رای هله یکبار خر  
 و اشتر و در خر و ار مذکور شد و یکله بیت چهار کلیچه باشد کذا فی بحر الجواهر  
 و سیه بفتح اول و سکون یای نخستین و فتح بای موحده و یا بیت دو و ده باشد یا بیت چهار ده  
 کذا فی القاموس حرف الهاء ما بین بیت و پنج استار باشد کذا فی القلائد  
 و الذخیره و در بحر الجواهر چهار او بولوس نیز گفته است هون بضم اول و خفاء  
 و او و سکون نون مضروبی است مدور از طلا که در اکثر بلاد کن مروّج است وزن آن قریب  
 بدرهم هندی است و سه هون و ثلث هون یکرو و پیدار کانی مقرر است و سه رو سیه را یکپال  
 گویند و آن یوزن ده هون باشد و هشت پلال را یک سیر خام و سه سیر خام را یک سیر پنجه  
 بنجا و پنج سیر خام را یک و سه و هشت و سه را یک تو م خوانند و آن مقدار بیت و پنج رطل مروّج  
 آنجا است و سه صد و بیست پلال را یک من خام باشد و سه من خام را یک من پنجه و نسبت  
 من پنجه را یک نهام نامند و آن یک صد و شصت و سه و بر رطل آن پانصد باشد و یک صد و  
 بیست من پنجه را یک کرسی گویند بیان اوزانی که قدمای هندی آنرا وضع کرده اند و در کتب

معتبره خود استعمال نموده بهار نیز بوزن دو هزار پل باشد تل یک صد پل بود چهار  
 چهار درونی است درونی که آنرا کون نیز گویند مقدار دو سورپ است سورپ  
 برابر دو دون است دون که آنرا ارمن و کلس نیز نامند مقدار چهار او یک  
 که آنرا کیس و یا نیز خوانند چهار پرستی پرستی دو مانکا است مانکا که آنرا  
 هترا و نیز گویند بقدر دو انچل باشد انچل دو پرستی است و آنرا کرو نامند پرستی  
 برابر سرب دو پل باشد پل که آنرا مشت نیز خوانند دو سکت است سکت دو کبر که  
 است کبر که دو کول کول دو نانک نانک که باصطلاح ایشان سارن در هر کون  
 چهار ماشه است ماشه بوزن شش رنگا است رنگا چهار جو میانه جو برابر هشت دانه <sup>سخت</sup>  
 بهندی سوسون را گویند مقدار سه راجکا است راجکا یک دانه خردل است که بهندی را می گویند  
 وزن آن یک جز و از سه جز و یک دانه سرف مقرر کرده اند صریح ششم حصه یک دانه خردل باشد  
 و مقدار آن شش ترسین است ترسین ذره آفتاب که در شعاع آن دیده شود و  
 آن یک جز و از سی و شش جز و مساوی دانه خردل باشد پرمان یک جبه از سی و شش جز و ترسین  
 است برین تقدیر پرمان یک جز و از هزار و شش تا جبه متساویه یک دانه خردل می شود و احد علم  
 بالاصواب خاتم در تحویل بعضی اوزان به بعضی تحویل در هم شرعی بمشقال شرعی  
 طریقش چنان است که از درهم نصف و خمس را جمع نمایند و آن عدد مثاقیل است مثالش می  
 خواهیم که شصت درهم را بدانیم که چند مشقال میشود از شصت نصف گرفتیم که سی باشد و خمس آن  
 دو از ده مجموع چهل و دو شد پس دانستیم که شصت درهم شرعی چهل و دو مشقال شرعی می شود  
 تحویل مشقال شرعی بدرهم شرعی طریقش آن است که بعد دراهم چون <sup>افزایم</sup>  
 مجتمع مطلوب باشد مثالش خواهیم که سی و پنج مشقال شرعی را بدانیم که چند درهم شرعی می شود  
 سه سی و سی و پنج را که پانزده باشد برسی و پنج افزودیم جمله پنجاه درهم شد و هو المطلوب  
 تحویل درهم طبعی بمشقال طبعی دستورش آنکه از درهم چون تسع ساقط کنیم باقی عدد  
 مثاقیل است مثالش خواهیم دانسته شود که چهل و پنج درهم طبعی چند طبعی است از چهل و پنج دو  
 تسع را که ده باشد ساقط کردیم باقی سی و پنج ماند و آن عدد مثاقیل است و اگر خواهیم که مشقال طبعی را به

در وزن مشقال دو سبب بر عدد و مشقال افزایم...  
 مشقال طی را بدانیم که چه قدر در سبب طبی می شود پس دو سبب هم مقدار را که در مشقال زیاد کردیم بودیم  
 حاصل شد و هو المطلوب تحویل مادیون در هم سما و ن مشقال باید که بجهت درازد و نهن آن باید  
 نداشت پس آنچه بماند حبات مشقال خواهد بود مثالش هر گاه پرسند که چهار دانگ در هم چه قدر مشقال  
 میشود باید که بجهت حساب نموده و آن سی و دو وجه محسوب میگردد چون نهن را وضع کند نیت هشت وجه  
 بوزن مشقال میماند و آن قیراط و چهار مشقال است تحویل مادیون مشقال سما و ن در رسم  
 چون بدستور بجهت در آرد بر آن سبب آن افزایند مجموع آن حبات در هم خواهد بود مثالش چون پرسند  
 کرده قیراط و نیم مشقال چه قدر در رسم است با بجهت در آوردن و آن سی و یک وجه و نیم جدی شود چون سبب او را  
 که چهار وجه و نیم است بدان افزایند سی و شش وجه در هم خواهد بود و آن چهل و نیم در رسم خواهد بود  
 تحویل مادیون دیگر باوزان هندی بداند هر وزن که خواهند تطبیق باوزان هندی دهند و معلوم نمایند  
 که چند رازان است اگر مادیون در رسم و مشقال است باید که بشعیره برند و شعیره را برقی و رقی را با ماشه  
 و مقدار اوزان در یابند که چند ماشه است مثلا چون خواهند بدانند که در رسم چند رقی یا چند ماشه است  
 و همچنین مشقال بدستوری که تقسیم یافت در یابند و اگر رقی در رسم و مشقال است مقدار هر یک ازین  
 هر دو اجزاء بحساب هندی در یافته کجا جمع نمایند که چند ماشه است و هر دو ازده ماشه کتوله و چهارده ماشه  
 یکدوم خام و یابیت و یک ماشه را یکدوم پنجه محسوب قرار دهند و هر مقدار توله را یا شصت دام خام را  
 پنجاه و یکدوم پنجه را یکدوم پنجه قرار دهند و هر چهار سیر را یکدوم حساب آسان گردد

از غایت وضوح حاجت با مشال اینها نیت این قدر بطریق

دستور العمل کافی است و صلی الله تعالی علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَاللَّهُ وَاصِعَابٌ أَجْمَعِينَ بِحَسْبِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

بگویند خالق مغان درین زمان سعادت اقران بسبب ندرت و اشتیاق طالبان  
 این رساله موسوم به تحقیق الاوزان حسب الامر عالی شان جناب قاضی محمد امیر ایچ  
 ابن قاضی نور محمد صاحب پلندری در مطبع گلستان کشمیر واقع بمسوره بمبئی  
 بهر بیزبویه علیها جرها صلوات الله علیها حکایت کشمیر مطبوع طبع جهانیان گردید